ظاهر شدن

ظاهر شدن یعنی به نظررسیدن

او غمگین به نظر می رسید. او گریه میکرد.

پایه

پایه ته چیزی است.

پایه ی میز سه پا دارد.

مغز

مغز عضوی در سر شما است که به شما اجازه می دهد فکر کنید.

برای حل مشکل باید از مغز خود استفاده کنید.

حرفه

حرفه شغلی است که شما در بخش عمده ای از زندگی خود انجام می دهید.

وی در بیشتر دوران شغلی خود در مهمانداری بود.

منشی

دفتردار نوعی کارگر است. متصدیان فروشگاه به مشتریان کمک می کنند.

دفتردار صورتحساب خود را برای مواد غذایی اضافه کرد.

تلاش

تلاش کار سخت یا تلاش برای انجام کاری است.

او همیشه تلاش زیادی برای تحصیل می کند.

وارد شدن

وارد شدن به مکانی ، ورود به آن است.

وقتی وارد درب ورودی شدم ، دو نگهبان از من استقبال کردند.

عالی

وقتی چیزی عالی است ، بسیار خوب است.

من در آزمون مدرسه نمره عالی گرفتم.

قهرمان

قهرمان یک فرد شجاع است که برای کمک به دیگران کارهایی انجام می دهد.

از نظر کودکان ، مرد لباس آبی و قرمز یک قهرمان واقعی بود.

عجله داشتن

عجله یعنی سریع انجام کاری.

با دوچرخه به سرعت به خانه برگشتم.

به اطلاع رساندن

آگاهی دادن به کسی یعنی گفتن درباره ی چیزی .

من تماس گرفتم و او را در مورد ایده خود آگاه کردم.

بعد

بعداً به معنای بعد از زمان حال ، انتظار یا معمول است.

او قطار را از دست داد ، بنابراین کمی دیرتر از آنچه انتظار می رود می رسد.

ترک کردن

ترک به معنای دور شدن از شخصی یا چیزی است.

کیفش را بست و آماده عزیمت به خانه بود.

مکان یابی

مکان یابی چیزی به معنای پیدا کردن آن است.

نمی توانستم کلیدهایم را در خانه پیدا کنم.

پرستار

پرستار شخصی است که در بیمارستان به افراد بیمار کمک می کند.

یک پرستار به من کمک کرد تا بهتر شوم.

عمل

عمل زمانی است که پزشک چیزی را در بدن جایگزین یا خارج می کند.

عمل بازوی من با موفقیت انجام شد.

درد

درد احساسی است که هنگام صدمه دیدن دارید.

سرش پر از درد بود.

امتناع کردن

امتناع از چیزی به معنای "نه" گفتن به آن است.

سگ حاضر به بازی با گربه نشد.

اگر چه

اگرچه هنگامی استفاده می شود که ایده دوم ایده اول را شگفت آور جلوه دهد.

اگرچه اضافه وزن داشت اما دوست داشت تحرک داشته باشد.

مختلف

اگر چیزی متنوع باشد ، انواع مختلفی از آن وجود دارد.

او کفش هایی به سبک های مختلف داشت.

من اولین بار در یک بعد از ظهر بارانی با کتی 8 ساله آشنا شدم. من پرستار بیمارستان بودم. منشی که پشت میز کار بود در مورد کیتی به من گفت. او آنجا بود زیرا احساس درد زیادی داشت. پزشکان مشکلی را در پایه مغز وی پیدا کردند. من می دانستم که او خاص است ، حتی قبل از اینکه او بهتر شود. من همیشه کتی را به عنوان یک قهرمان به یاد می آورم.

وقتی وارد اتاق کتی شدم ، او در رختخواب خود نبود. او در صندلی کنار تامی ، یک پسر کوچک بود. گرچه کتی حال خوبی نداشت اما او با تامی و اسباب بازی هایش بازی می کرد. تلاش او فقط برای نشستن روی صندلی بسیار طول کشید. اما او با تامی بازی کرد زیرا این کار او را خوشحال کرد.

کیتی همیشه لبخند می زد و به نظر نمی رسید هرگز دردی داشته باشد. او از خوابیدن در تخت خودداری می کرد. یک روز او را که در حال نقاشی کردن بود یافتم. بعداً ، او آن را به یکی از بیماران مسن تر داد. یک روز دیگر او برای تهیه گل برای یک دختر بیمار کوچک دیگر به بیرون رفت. کیتی همه را واداربه لبخند زدن میکرد.

پزشکان عجله کردند تا مشکل مغز کیتی را برطرف کنند. عملیات موفقیت آمیز بود! پزشکان خبر خوب را به پرسنل بیمارستان اطلاع دادند. کتی خوب بود خیلی زود احساس عالی کرد. حال او بهتر شد و توانست یک ماه بعد بیمارستان را ترک کند.

من کار طولانی مدت پرستاری داشته ام. من بیماران زیادی را ملاقات کرده ام. با این حال ، من هرگز دختر دیگری مانند کیتی را ملاقات نکرده ام. حتی بعد از خوب شدن ، او هنوز هم به بیمارستان می آمد. او بازی های مختلفی را با بیماران جوان انجام داد. او کتابهای زیادی را برای بیماران مسن خواند. قلب مهربان کیتی به او کمک کرد تا خیلی زود بهتر شود. او برای من و بقیه در بیمارستان قهرمان است.